

حق مؤلف در اندیشه‌های فقیهان معاصر امامیه

عباس یزدانی

اشاره:

نویسنده مرحوم از فاضلان دانشمند و نویسندگان پرکار حوزه علمی قم بود که با اصرار تحریریه علی‌رغم مشغولیت‌های فراوان به تألیف این مقاله روی آورد. اما افسوس که امروز به هنگام فرا رسیدن نشر این مقاله، او در میان ما نیست و تقاب خاک را به روی کشیده است. شاید جای دریغ و درد نباشد چرا که آثار علمی او جای خالی او را جبران می‌کند.

نویسنده با نگاه‌های تیز خود، گوشه‌هایی از دانش فقه را شکافته و با استنباط‌هایی که ساعت‌ها مطالعه، پشنتوانته آن است، تلاش می‌کند حقوق پدیدآورندگان را بر پایه فقه شیعه آن‌هم آرای جدید به اثبات برساند. البته فضای جامعه فقهی رو به تحول است و بسیاری از فقها در رده‌های مختلف که در سال‌های گذشته به عدم بشروعیت کپی‌رایت نظر داشتند، امروزه حق مالکیت فکری را مشروع دانسته‌اند. قصوری هم از جانب نویسنده هست زیرا سزاوار بود استقرای تامی انجام می‌داد و آرای همگان اعم از مخالف و موافق را می‌آورد. نقدهای ایشان به دیدگاه‌های بزرگان را باید در حد ابراز یک عقیده دانست که صرفاً به منظور باز شدن فضا برای پیشرفت مباحث فقهی در این زمینه بیان شده است.

یکی از مسائل نوپیدا و دست‌آوردهای دنیای مدرن، موضوع «حق نشر» یا کپی‌رایت است.^۱ قبل از اختراع چاپ و تحول دانش تجربی و رشد فن‌آوری جدید، کتاب‌ها استنساخ می‌شد. ابداعات و اختراعات تنوع و سرعت امروزه را نداشت و اثر یک دانشمند یا هنرمند در محدوده‌ای بسیار کوچک انتشار می‌یافت. مهم‌تر این‌که، بر خلاف دوران‌های کهن که تألیف و تصنیف، بیشتر با انگیزه انجام خدمت فرهنگی و معنوی صورت می‌گرفت و مؤلف کم‌تر به بهره مادی می‌اندیشید، امروزه به دلیل تخصصی شدن امور و ضرورت تأمین معیشت صاحب اثر، تحقیق و تألیف و ابداعات فکری و هنری به صورت یک حرفه و منبع درآمد درآمده است.

از نگاه دیگر، فن‌آوری پیشرفته چاپ و نشر و نیز گسترش اینترنت و ماهواره، حقوق پدیدآورندگان را در معرض آسیب جدی قرار داده است. انتظار می‌رود با همکاری دولت‌ها و ملت‌ها، راه‌های سوء استفاده مسدود و با جدیت از حقوق تولیدکنندگان آثار فکری و هنری حمایت شود. چرا که آن‌ها طلایه‌داران فرهنگ و تمدن بشری‌اند. اگر آفرینه‌ها و آثار گرانسنگ اندیشمندان و متفکران جامعه از تعرض مصون نماند و پدیدآورندگان ارج گذاشته نشوند و قدر نبینند بی‌تردید به مشاغل دیگر روی آورده و بنیه علمی و فنی و فرهنگی جوامع آسیب خواهد دید. صاحب‌نظران می‌دانند رشد تصاعدی علم و فناوری در دنیای غرب مرهون بها دادن به صاحبان اندیشه و سرمایه‌گذاری کلان در این عرصه و نیز مراعات کپی‌رایت است. از این رو شاید بتوان گفت هر چند حق نشر در زمره حقوق خصوصی شمرده شده است ولی می‌توان به این مقوله از منظر حقوق عمومی نیز نگریست چرا که با نادیده گرفتن آن تمامی اجتماع متحمل ضرر خواهد شد.

در جوامع دینی به خصوص جوامع اسلامی به دلیل اعتقادات مذهبی قبل از هر چیز باید موضع دین را نسبت به این موضوع روشن کرد. چنان‌که می‌دانیم اگر مطالبی صورت قانونی به خود بگیرد ولی پیشوایان دینی رعایت آن را الزامی ندانند آن قانون چندان ضمانت اجرا نخواهد داشت؛ به خصوص اگر مراعات نکردن آن منافع مادی زیادی نیز به همراه داشته باشد. از این رو مهم‌ترین وظیفه، تبیین نظری کپی‌رایت از منظر فقهی است که این نوشتار متکفل آن است.

برای تبیین مسائل حقوقی کپی‌رایت پیش از هر چیز نیازمند کارشناسی‌های دقیق و پس از آن تحلیل فقهی یا حقوقی آن هستیم.

مالیت داشتن حق نشر

برای اثبات مشروعیت حقوق معنوی مبتکران و مؤلفان باید ثابت شود که تولیدات فکری مالیت دارند. برای این منظور از اصل همبستگی دو مقوله مالیت و منفعت استفاده کرده و می‌گوییم مالیت هر شیئی در گرو نافع بودن آن است و عینیت، شرط مالیت نیست.

معیار مالیت اشیای مادی و معنوی منفعتی است که عقلا در برابر آن مال بذل کنند. به بیان دیگر هر چیزی که مورد معامله عقلا باشد و آن را دور نیندازند یا از آن صرف نظر نکنند، مال است. اساس مالیت اشیای، کارایی و فایده‌ای است که مردم در ازای آن پول پرداخت کنند. بنا بر این چیزی که از دید مردم فایده ندارد مال نیست هر چند از اعیان خارجی باشد و چیزی که فایده دارد مال است هر چند از اعیان خارجی نباشد.^۱ حشرات چون فایده ندارند یا اگر فایده دارند فایده‌شان عام است (همان نقشی که در نظام آفرینش ایفا می‌کنند) و آن فایده مورد معامله عقلا قرار نمی‌گیرد، مالیت ندارند. اما اگر ثابت شود پودر حشره‌ای خاص در مداوای یک نوع بیماری مؤثر است، در آن صورت مالیت خواهد داشت، چون مورد توجه انسان‌ها قرار می‌گیرد و برای بهره‌مندی از آن خاصیت، در ازای

آن پول پرداخت می‌کنند. این مالیت نه به خاطر عینیت آن حشره بلکه به خاطر کارایی آن در زندگی انسانی است. اگر با پژوهشی جدید، واکسنی برای پیشگیری از آن بیماری کشف شود، دیگر کسی برای تهیه پودر آن حشره، پول پرداخت نخواهد کرد و در نتیجه مالیت آن حشره از بین خواهد رفت. بنا بر این، مالیت و ارزش هر چیزی دایره مدار منفعت و کارایی آن در زندگی بشر است. هر جا که منفعت باشد مالیت هست و هر جا منفعت نباشد مالیت نیست. مالیت اشیاء، یک امر اعتباری مجرد و وصف شرعی که شارع بین مالک و محل ملک مقرر کند، نیست. بلکه یک امر حقیقی است که ریشه در نافعیت اشیاء برای حیات بشر دارد. از این رو شارع نیز نمی‌تواند مالیت چیزی را الفا کند. شارع می‌تواند بگوید خوردن خون حرام است، شراب حرام است ولی اگر در میان عقلا خوردن خون یا شراب امر رایجی باشد، اصل مالیت آن‌ها را نمی‌تواند الفا کند. نهایت این که بگوید خوردن خون یا شراب حرام است. امروزه خوردن خون رایج نیست ولی نقش بسیار مهم آن در نجات بعضی بیماران بر کسی پوشیده نیست. از این رو مالیت دارد و به خاطر این فایده، خرید و فروش آن نیز مشروع است، چون می‌دانیم نجات جان انسان‌ها از اموری است که شریعت به آن اهتمام دارد.

کوتاه این که مناط قیمت و ارزش اشیاء، منفعت آن‌هاست و عینیت مادی آن‌ها در مالیت آن‌ها نقشی ندارد. اعیان مادی نیز نه از آن حیث که عینیت دارند بلکه از آن حیث که منفعت دارند، مالیت دارند. اگر معیار مالیت، منفعت شیئی باشد در آن صورت، ابتکارات فکری نیز مالیت خواهند داشت. چطور ممکن است که کرم‌ها و حشراتی که طعمه صید قرار می‌گیرند به خاطر این منفعت کوچکشان مالیت داشته باشند اما تولید فکری انسان زنده عاقل و اندیشمند که راهگشای نسل‌های حال و آینده بوده و گاه بشریت را از یک بحران جدی نجات داده است، مالیت نداشته باشد. آن هم در شریعتی که مال و مالکیت را بسیار گسترده و محترم می‌داند. مالکیت در حقوق اسلام نه تنها شامل مالکیت عین بلکه شامل مالکیت منفعت و مالکیت انتفاع نیز می‌شود. (مالکیت منفعت مثل مالکیت مستأجر نسبت به منفعت خانه و مالکیت انتفاع، مثل مالکیت موقوف علیهم نسبت به انتفاع از وقف). در فقه حتی از مالکیت «بضع» سخن به میان می‌آید که شاید از مصادیق مالکیت انتفاع باشد.

فطرت ما انسان‌ها با این معیار هماهنگ است. هر کس فطرتاً اذعان دارد که مالیت هر شیئی در گرو آن است که در ازای آن پول پرداخت شود و مورد بذل و منع قرار بگیرد و حقوق مؤلفان و مبتکران در زمره حقوق طبیعی است و همگان لزوم مراعات آن را احساس می‌کنند مگر آن که حس منفعت‌جویی و فرصت‌طلبی، مانع از آن شود که انسان به این مطلب روشن و فطری اقرار کند.

تشخیص موضوع

تعیین و تشخیص موضوع نه در شأن نبی و امام است و نه در شأن فقیه بلکه به عهده عرف (عرف خاص یا عرف عام) است. فقیه می‌گوید خون نجس است. ولی آیا این لکه قرمز، خون است یا

آب انار، تشخیص آن به عهده خود مکلف است. اگر نجات انسان بستگی به قطع عضوی از او داشته باشد، باید آن عضو قطع شود. ولی آیا نجات این شخص آسیب دیده در فلان حادثه، منوط به قطع پای اوست یا نه، به عهده فقیه نیست بلکه تیمی از پزشکان باید نظر بدهند.

به عبارت فنی‌تر، تشخیص فعلیت موضوع حکم به عهده فقیه نیست یا به عهده عرف عام است و یا به تخصص‌هایی غیر از تخصص فقهی نیازمند است. گزاره‌های فقهی اولاً کلی است و ثانیاً شرطی است و تطبیق آن موضوعات کلی بر مصادیقشان یا علم به تحقق آن شرایط، از قلمرو فقه بیرون است. با آن‌که عموم فقها می‌گویند تشخیص موضوع به عهده فقیه نیست معذک در بسیاری از موارد، اظهار نظر می‌کنند. چه بسیار فروعاتی که اصلاً نباید در کتب فقهی بیاید چون در حوزه اختیارات فقیه نیست. این که گندم و جو یک جنسند یا دو جنس؟ آیا پلاتین، طلا محسوب می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا آفتاب از پشت شیشه اگر بر نجس بتابد پاک می‌شود یا نه؟ آیا مغرب، استتار قرص است یا ذهاب حمزه؟ آیا معاظاة بیع است یا بیع نیست؟ و ده‌ها مثال دیگر. این مسائل اصلاً نباید در کتب فقهی مطرح شود، نه آن‌که بر سر بیع بودن یا بیع نبودن معاظاة آن همه وقت نوآموزان را تلف کنند! اندک توجهی به آن‌چه در محیط بیرون از فضای درس و بحث، می‌گذرد، نشان می‌دهد که قدر مسلم و مصداق بارز بیع، در نظر عرف همین بیع معاظاة است و اگر قرار باشد بیع بودن معامله‌ای دلیل بخواهد بیع غیر معاظاتی است که چنین است، چرا که خلاف عرف است. بیع غیر معاظاتی اصلاً برای مردم، غریب و مضحک است و چه بسا در صدر اسلام یعنی در عصر صدور نصوص نیز چنین بوده است، چرا که عقلاً برای نیل به مقاصدشان نزدیکترین راه را انتخاب می‌کنند.

در بحث‌های فقهی معمولاً چنین فرض می‌شود که خرید و فروش اگر همراه با صیغه مخصوص «خریدم؛ فروختم» باشد، فرد کامل بیع و قدر مسلم از دلیل حلیت و مشروعیت بیع است و بیع فاقد صیغه، چون فاقد شرط است، پس صدق عنوان بیع بر آن مورد، قابل تردید و اثبات بیع بودن آن نیازمند دلیل جداگانه است. در حالی که درست برعکس، آن‌چه به نظر عرف، بیع بودنش مورد تردید و تأمل است، بیع با صیغه است. زیرا عرف، اساساً با چنین مصداقی سر و کار ندارد!

«مفسد فی الارض» چه کسی است؟ تشخیص مفهوم و مصداق این عنوان با عرف است نه با فقیه. چه بسا فقیه، کسی را که برای امرار معاش، هر از چندی، چند گرم هروئین خرید و فروش کند، مفسد فی الارض بداند ولی عرف او را مفسد فی الارض نداند، در چنین مواردی میزان نظر عرف است. بلوغ زن و مرد در چه سنی اتفاق می‌افتد؟ آیا زن محتلم می‌شود؟ آیا ترشحات زن در وقت آمیزش منی است؟ آیا خونی که زن بعد از پنجاه‌سالگی می‌بیند حیض است؟ آیا زنان سید با زنان عادی در این موضوع فرق دارند؟ همه سؤال‌هایی از این دست، خارج از حیطه اختیارات فقیه است. حتی اگر روایت هم داشته باشیم، نباید به آن‌ها اعتنا کنیم چون این موارد همه تشخیص موضوع است.

قرآن می‌فرماید «آن دسته از زنان شما که یائسه می‌شوند...»^۳ قرآن زمان یائسگی را معین نکرده و آن را به وضوح واگذار کرده است و حال آن که اگر سال ملاک بود صحیح نبود بیان آن را از وقت حاجت که همان نزول آیه است به تأخیر اندازد. و اگر در قرآن هم به آن تصریح نمی‌شد لازم بود رسول اکرم بلافاصله وقتش را تعیین کند تا از طریق سنت، مردم تکلیفشان را بدانند. اگر پیامبر در این باره سخنی گفته بود، به ویژه مسأله‌ای که همیشه و در همه جا مورد حاجت مسلمین بوده و هست، همگی به نقل آن اهتمام نشان داده و به گوش همه می‌رسید، پس می‌فهمیم که پیامبر هم در این موضوع چیزی نگفته است. معلوم می‌شود خون حیض یک «موضوع» است و تعیین موضوع نه کار پیامبر است و نه کار فقیه. یعنی یک شیء عینی خارجی است و شأن نبی بیان حکم است نه تعیین موضوع. چنان که پزشک نیز برای مریض نسخه می‌نویسد مثلاً می‌گوید باید شربت اسپکتورانت یا هندوانه بخوری ولی وظیفه او نیست که هندوانه را در میوه فروشی به مریض نشان دهد! حیض و بلوغ، قابل جعل نیست تا شارع زمانش را تعیین کند؛ تشخیص آن با خود مردم است.

پاسخ دادن به این جزئیات باعث می‌شود مردم گمان کنند اسلام برای هر کار جزئی، حکم جداگانه‌ای دارد و دین در همه امور باید دخالت کند و آن‌ها نیز همچون کودک، باید ریز و درشت رفتارهای خود را از فقیه سؤال کنند.

کوتاه این که بیان احکام با شریعت است نه بیان موضوعات یا مصادیق احکام. حرمت یا حلیت قمار را باید شریعت روشن کند اما این که شطرنج از مصادیق قمار هست یا نه، تشخیصش با عرف است. شریعت می‌گوید اموال و حقوق دیگران محترم است و تصرف عدوانی در آن‌ها حرام. ولی این سؤال که آیا خون، «مالیت» دارد یا نه و آیا زودتر از دیگران به نانوایی مراجعه کردن باعث می‌شود حق داشته باشم زودتر نان بگیرم یا نه، تشخیصش با عرف است.

قرآن می‌فرماید «و لا تبخسوا الناس اشیائهم» یعنی هر چیزی که از آن مردم است خواه مال باشد یا حقوق غیر مالی، نباید از آن‌ها دریغ کرد. «شیء» اعم از این است که مادی محض و یا معنوی باشد. به بیان دیگر این واژه شامل عین و ذین و حقوق معنوی است.

سیره و ارتکاز عقلا

در عرف عقلا، یکی از حقوق قابل احترام، حقوق معنوی مؤلفان و محققان و مبتکران است. هم تشخیص این حق و هم ارزیابی آن با عرف است. ممکن است در مواردی شخص دارای حق از حق خود سوء استفاده کند یا در فروش آن اجحاف نماید ولی در اصل مشروعیت این حق نمی‌توان تردید کرد.

منظور از سیره عقلا، درک عقلانی و روش‌هایی است که عقلا در حقانیت آن‌ها به کار می‌برند. مثل رجوع جاهل به عالم، جواز اخذ به ظاهر کلام، ضرورت حکومت، لزوم سرپرستی کودکان و سفیهان و امثال این‌ها. به سخن دیگر، سیره عقلا اعم از سلوک خارجی و مرتکبات عقلانی است. همه عقلا با هر گونه آداب و فرهنگی این امور را تأیید می‌کنند و در حقانیت آن‌ها تردید نمی‌کنند. با این حال، عموم فقها در صورتی برای این فهم‌ها و روش‌ها ارزش قائلند که امضای شارع را برای آن‌ها احراز کنند.

محقق اصفهانی در حاشیه بر کتاب کفایه در حجیت سیره عقلانی به عدم احراز ردع اکتفا کرده است. یعنی عدم احراز ردع را امضا دانسته است و در توضیح دیدگاه خود می‌گوید: شارع دو حیثیت دارد، یکی عاقل بودن بلکه عقل عقلا بودن و دیگری شارع بودن است. در موارد سیره‌های عقلانی می‌دانیم شارع از آن رو که عاقل است همان موضع‌گیری را دارد که کلیه عقلا دارند ولی شک داریم که به عنوان شارع بودن آیا با چنین موضعی مخالفت دارد یا نه. به عبارت دیگر آیا مشروع بودن او چنین سیره‌ای را رد می‌کند یا نه. این احتمال قابل اعتنا نیست چون فرض این است که موافقت او را با سیره عقلانی احراز کرده‌ایم.

مرحوم شهید صدر در نقد این دیدگاه می‌گوید از این که شارع نیز یکی از عقلاست نمی‌توانیم موافقت او را نسبت به سیره، احراز کنیم. زیرا شاید سیره عقلانی مورد نظر، عقل محض نباشد بلکه عواطف و انگیزه‌های غیر عقلانی در آن دخیل باشد. بر فرض که عقلی محض باشد چه بسا چون شارع، عقل عقلا است، دیدگاه دیگری داشته باشد، زیرا عقل او کامل‌تر است. ثانیاً بر فرض که شارع از جهت این که خود از عقلا است، همین موضع را داشته باشد، موضع عقلانی شارع تأثیری در تنجیز و تعذیر ندارد. ما موضع مولوی شارع را می‌خواهیم و چون همواره احتمال می‌دهیم موضع مولوی او غیر از موضع عقلانی او باشد، مشکل ما حل نمی‌شود و اگر موضع عقلانی او را کاشف از موضع مولوی او قرار دهیم، این کشف، ظنی است و دلیلی برای اعتبار آن نیست.

در پاسخ به شهید صدر می‌توان گفت این که شما می‌گوئید شاید سیره عقلانی، عقلی محض نباشد، تلویحاً اشاره به این است که اگر سیره عقلانی مقتضای عقل و خرد باشد، اعتبار دارد. ولی ما تردید داریم که مقتضای عقل و خرد باشد، چه بسا مقتضای عواطف یا دواعی دیگر باشد. بنا بر این اگر ما راهی برای کشف خلوص سیره پیدا کنیم و اطمینان پیدا شود که سیره مورد نظر، مقتضای عقل و خرد انسان‌هاست باید از نظر ایشان معتبر باشد. راه کشف این ویژگی جهان‌شمول بودن سیره است. یعنی اگر در همه محیط‌های عقلانی چنین سیره‌ای جاری باشد این خود حاکی از خلوص سیره است. گفتید چون شارع عقل عقلاست، شاید موضع دیگری داشته باشد، این سخن قابل قبول نیست. اگر سیره‌ای در همه محیط‌های عقلانی رواج داشته باشد این خود حاکی از آن است که در

درجه‌ای از بدها است که انسان بما هو انسان، چنین موضعی دارد. چطور ممکن است اعقل عقلا آن را تأیید نکنند؟ برای مثال دو دو تا چهارتا قضیه‌ای است که عقلا با اندک توجهی آن را تصدیق می‌کنند، خردمندان و فرهیختگان دنیا نیز آن را تصدیق خواهند کرد. معنا ندارد بگوییم چون آن‌ها از دیگران داناترند ممکن است این قضیه را صادق ندانند و در حقانیت آن تردید نمایند. به بیان دیگر، تفاوت عاقل و اعقل در مسائلی است که فهم آن نیازمند اعمال نظر باشد نه امور بدیهی و روش‌هایی که حقانیت آن برای احدی جای تردید نیست.

سید محمدباقر صدر می‌فرماید: بر فرض، موضع عقلانی شارع مطابق با سیره باشد ولی موضع مولوی او می‌تواند چیز دیگری باشد و آنچه برای ما لازم است کشف موضع مولوی شارع، نه موضع عقلانی او است! این ادعا قابل قبول نیست چرا که در قرآن عقل و شرع منطبق بر هم معرفی شده‌اند. قرآن دائم ما را به تعقل دعوت می‌کند. بارها می‌خوانیم که: افلاتعقلون، لعلکم تعقلون، لآیات لقوم یعقلون. نیز می‌خوانیم «و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر». (دوزخیان در جهنم می‌گویند اگر به شریعت گوش می‌سپردیم و یا تعقل می‌کردیم کارمان به جهنم نمی‌کشید) یعنی وحی و عقل هر دو، انسان را به یک مقصد می‌رسانند. تعداد بی شماری حدیث در تجلیل از عقل و خرد در مجامع روایی دیده می‌شود. امام هفتم فرمودند خدا دو حجت بر بندگان دارد حجت ظاهر که انبیا هستند و حجت باطن که عقل است.^۴ نیز فرمودند: «لیس بین الایمان و الکفر الا قلة العقل».^۵ به تعبیر حضرت علی (ع) «یثیروا لهم دفائن العقول»^۶ انبیا برای احیای عقول انسان‌ها مبعوث شده‌اند و عجیب این که امروزه پیروان واقعی ادیان یا راست‌کیشان، بیش از دیگران از عقل و خردورزی فاصله بگیرند!

نکته دیگر در اعتبار فهم مشترک عقلا، آیه‌ای از قرآن است که می‌گوید فلسفه ارسال رسل و انزال کتب، رفع اختلاف است. در مواردی که عقلا در حسن و قبح فعلی تردید ندارند، قطعاً شرع نیز همراه آن‌هاست. «کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه و الله یریدی من یشاء الی صراط مستقیم». از این آیه می‌فهمیم که دو نوع اختلاف وجود دارد، اختلاف ناشی از فهم، که با وجود انبیا این اختلاف از بین می‌رود و اختلافی که بعد از روشن شدن حق و باطل به وجود می‌آید که منشأ آن بغی و طغیان انسان‌هاست و چنین اختلافی به سهولت از بین نخواهد رفت.

باری، رشد سریع تجارب بشری و علوم انسانی، باعث تحوّل در فهم و باورهای انسان و تغییر الگوی زندگی شده است به طوری که درک و روش‌های زندگی او با گذشته به کلی فرق می‌کند و نباید انتظار داشت مثل گذشته بفهمد و به روشهای هزار سال پیش زندگی کند و در غیر این صورت درک و فهم و روش‌های زندگی او نیازمند امضای شارع باشد!

باید گفت همه ارتکازات و سیره‌های عقلائی حجت است مگر آن که با قرآن و سیره قطعیه در تعارض باشد و چنین چیزی صرف فرض است. آن چه سیره عقلائی باشد نمی‌تواند با شریعت در تعارض باشد. مثلاً رباخواری اگر چه در محیط‌های عقلائی رایج بود و هست ولی عقلا آن را تأیید نمی‌کنند. یعنی کسی که پولش را در تجارت و تولید نیندازد و به عده‌ای مضطر قرض بدهد و از آن‌ها بیشتر بگیرد، مورد تأیید عقلا نیست. عقلا نیک می‌دانند که جامعه‌ای که سرمایه‌دارانش به جای تولید و تجارت این راه را برگزینند، محکوم به شکستند. اگر چنین چیزی رایج است حس منفعت‌جوئی مسبب آن است نه حیث عقلانی عقلا. یا اگر شراب‌خواری و سیگار کشیدن در همه محیط‌های عقلائی رایج است، مورد تأیید خود شراب‌خواران و سیگاری‌ها نیست. همه آن‌ها از عادت خود اظهار تأسف می‌کنند و اظهار امیدواری می‌کنند که در آینده آن را ترک کنند.

کوتاه این‌که منظور از سیره‌های عقلائی، ارتکازات و رویه‌ها و روش‌هایی است که پشتوانه آن‌ها تأیید خود عقلا و تجارب بشری باشد و بسیاری از سیره‌هایی که عادات و آداب و رسوم مردم باعث فراگیری آن‌ها شده است از چنین پشتوانه‌هایی محرومند. پس هر چه سیره عقلائی باشد، مورد تأیید شریعت است و نیازی به نقض و ابرام نیست. علامه طباطبائی از معدود کسانی است که حجیت بنای عقلا را ذاتی می‌داند.^۷ سید محمدباقر صدر نیز معتقد است امضای بنای عقلا نه تنها در سطح عمل خارجی بلکه در سطح علت و مناط آن رویه و رفتار نیز امتداد می‌یابد. ایشان می‌نویسند: حق آن است که عدم ردع به معنای امضای آن، ملاک عقلائی است که مبنای عمل خارجی بوده است نه صرفاً امضای عمل خارجی، زیرا معصوم دارای مقام تشریح و ابلاغ احکام و تصحیح و تغییر ارتکازات نادرست است و این بر حسب ظهور حالی، دلالت دارد بر آن که معصوم دقیقاً ناظر به نکات تشریحی کبروی اثباتاً و نفیاً است و سکوت او ظهور در امضای ملاک موجود در سیره عقلایی است.^۸ بنا بر این، امضای حیازت در زمان آن‌ها، امضای اصل ملاک و نکته ارتکازی است که به اتکای آن می‌توان انواع حیازت‌ها از جمله حیازت انرژی موجود در آب و باد و خورشید را که در گذشته شناخته نشده بوده است و نیز حق تألیف و حق ابتکار و اختراع را مورد امضای معصومان دانست.

کسانی که برای اعتبار تک تک سیره‌های عقلائی به دنبال امضای شارعند در تحلیل پدیده‌های جدید دچار مشکل می‌شوند. برای مثال «حق تألیف» در دنیای قدیم مطرح نبود. برخی فقها به همین دلیل آن را معتبر نمی‌دانند^۹ و توجه به پیامدهای آن نکرده‌اند. امروزه اگر حق تألیف یا کی‌رایت حذف شود، تحقیق و فن‌آوری با رکود عجیبی روبرو خواهد شد. آن چه مشوق محققان، مؤلفان، مکتشفان و مبتکران است، حقوق مالی آن‌هاست. راه کوتاه و منطقی این است که بگوییم تک تک سیره‌های عقلائی به طور خاص نیازمند امضا نیست. عقل و سیره عقلانی عقلا، اکیداً مورد تأیید کتاب و سنت است و همین برای امضای کلیه سیره‌های مستحدث کافی است. وظیفه ما مذاقه در

سیره‌های مستحدث است. باید دید یک سیره خاص مولود عواطف و تلقینات و تبلیغات یا مولود مناسبات عقلانی عقلاست. اگر انگیزه‌ای جز عقلانیت نداشته باشد، قطعاً مورد امضای شارع است.

تکرار می‌کنیم که حجیت سیره عقلانی ناشی از عقلانیت و بدهاتی است که در آن نهفته است. یعنی اگر عقلاً مراعات نوبت در صف را لازم می‌دانند مشروعیت این حق، ناشی از این نکته نیست که همه عقلاً در همه شرق و غرب عالم این حق را به رسمیت می‌شناسند، کثرت جمعیت چیزی را اثبات نمی‌کند.

به نظر می‌رسد، هر رویه‌ای که در میان عقلاً، اعتبار و رسمیت داشته باشد نیازی به امضا ندارد. فقط باید دقت کرد که عواطف و تقلید و تلقین باعث رواج آن رویه نباشد و تشخیص این امر دشوار نیست. این احتمال که شاید عقلاً همگی خطا کنند قابل قبول نیست چون سیره عقلانی عقلانی ناشی از داوری عقل فطری است و انحراف فطرت، انحراف در سنت‌های الهی است که قرآن آن را نفی می‌کند. «فأقم وجهک للدين حنیفاً فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلک الدین القیم». بر فرض که عقلاً همه اشتباه کرده باشند، ما مکلف به واقع نیستیم مکلف به تبعیت از حجت هستیم و سیره عقلانی حجیت دارد اگرچه احتمال اشتباه انفاقی آن وجود دارد.

نکته پایانی در این بخش این‌که نخبگان و رهبران مردم در هر مقطعی از زمان، شاهدند که سیره‌ها و رویه‌هایی در میان مردم، جاری است که قبلاً رایج نبوده است و کاملاً محتمل است سیره‌هایی در آینده پیدا شود که در زمان آن‌ها وجود ندارد و باید نسبت به آن‌ها موضع‌گیری کنند. خصوصاً اگر داعیان هدایت نسل‌های آینده تا پایان تاریخ باشند. به نظر می‌رسد شارع نسبت به این پدیده موضع‌گیری کرده است. ترویج و تشویق به تعقل و عقل، تأیید همه سیره‌هایی است که مولود عقلانیت عقلاست. در واقع امضای سیره‌های موجود در زمان شارع، امضای روح حاکم بر آن‌ها است یعنی امضای عقلانیت و کلیه سیره‌های عقلانی است که در آینده رواج پیدا خواهد کرد. به بیان دیگر همان‌طور که عقلاً به هنگام حضور شارع به خبره مراجعه می‌کرده‌اند، می‌توان این قاعده را استنباط کرد که امضای شارع فقط امضای مراجعه به متخصصان در زمان شارع نیست بلکه امضای رجوع به هر خبره در هر زمان است. رجوع به متخصصان کامپیوتر و ماهواره را نیز شامل می‌شود همین‌طور وقتی «رجوع به خبره» مورد امضای شارع قرار می‌گیرد این امضاء به جهت مقبولیت عقلانی آن است. بنا بر این هر آن‌چه مقبولیت عقلانی داشته باشد مورد تأیید شارع است گرچه در زمان شارع رواج نداشته باشد.

چنان‌که اشاره شد نگرانی سنت‌گرایان این است که در عمل به بنای عقلاً و حکم عقل، چه بسا جوانبی از واقعیت بر عقلاً مخفی مانده باشد. گفتیم عقلاً خود به این احتمال واقفند. اما این احتمال باعث توقف و رکود نمی‌شود. نسبت به دیگر منابع شناخت نیز این احتمال وجود دارد ولی احتمال خطا، آن منابع را از اعتبار نمی‌اندازد. تمدن بشری و رشد فکری انسان‌ها در گرو عمل به عقل و تجارب

بشری است. حوزه دین هم مثل دیگر حوزه‌های معارف بشری است. احتیاط و دقت لازم است اما صرف احتمال خطا باعث نمی‌شود اقدام نکنیم و همچون کودکان منتظر دستور بزرگترها باشیم. بلکه می‌توان گفت یکی از سیره‌های رایج در زمان شارع، کلیت عمل به منابعی نظیر عقل و تجارب بشری بوده است و ائمه (ع) این روش را علیرغم احتمال خطائی که در عمل به این منابع وجود دارد ستوده‌اند. نکته پایانی این که سیره عقلا (بر فرض که نیازمند امضا باشد) در صورتی نیازمند امضاست که دلیل حکم باشد. مثل آن که بخواهیم برای حلیت شراب به سیره عقلا تمسک کنیم، نه در صورتی که محقق موضوع است و سیره‌هایی مثل حق تألیف، سرقفلی، بیمه و نظائر آن‌ها از این دست است، پس نیازمند امضا نیست.

حیازت و احیا

در فقه اسلامی حیازت مباحات و احیای زمین بائر سبب ملکیت است. یعنی اگر کسی مواهب طبیعی مثل بوته‌های بیابان را جمع و تصاحب کند، صاحب آن شناخته می‌شود. همچنین اگر زمین موات را احیا کند صاحب آن خواهد بود. حال می‌گوییم آفرینش‌های فکری، نوعی حیازت و احیای موات است. زحمت آباد کردن زمین یا حفر کردن چاه و چشمه و نظائر آن‌ها کم‌تر از زحمت تألیف کتاب یا تولید یک اثر هنری نیست.

ذهن انسان همچون زمین بائر است که با تعلیم و تربیت می‌توان آن را احیا کرد و قوای آن را به فعلیت رساند. کسانی که ذهن خود را پرورش می‌دهند، مثل کسانی هستند که با تلاش و زحمت، زمین بایری را به باغ خرمی تبدیل می‌کنند و حق دارند از ثمرات و میوه‌های آن باغ بهره‌مند باشند. حتی اگر کسی از نبوغ و الائی برخوردار باشد به طوری که بدون تلاش و زحمت نیز بتواند ابداعات و آفرینش‌های فکری ارزشمندی عرضه کند، باز نسبت به تولید خود حق خاصی دارد. ذهن خلاق او موهبتی است الهی که فقط خود او دسترسی به آن دارد و می‌تواند ثمرات آن را حیازت کند.

شرط ارتکازی

می‌دانیم اگر فروشنده ملکش را برای مدتی به کسی اجاره داده باشد، می‌تواند در عین حال خود ملک را بفروشد. فقط باید به خریدار بگوید این خانه را تا دو سال اجاره داده‌ام. خانه به مشتری منتقل می‌شود ولی خریدار تا دو سال نمی‌تواند از آن استفاده کند، چون مسلوب المنفعه فروخته شده است. امروزه مؤلفان و مبتکران و هنرمندان وقتی اثر فکری و هنری خود را می‌فروشند آن را مشروط به این شرط می‌فروشند که خریدار از روی آن تکثیر نکند و فقط از همان یک نسخه استفاده کند. این شرط در تمام دنیا یک شرط عقلائی و ارتکازی است؛ یعنی نیازی به تصریح ندارد. در جوامع امروزی پذیرفته‌اند که تولیدکنندگان آفرینش‌های فکری حق ویژه‌ای دارند و تا به ناشر یا شخص

خاصی اجازه تکثیر ندهند، کسی حق ندارد اثر آن‌ها را تکثیر کند. مقبولیت این نکته در حدی است که اگر کسی بخواهد بر خلاف آن مشی کند باید بدان تصریح کند. یعنی اصل بر محترم بودن این حق است مگر آن‌که نویسنده خاصی اعلام کند که از این حق خود گذشته است. تصریح به این‌که همه حقوق طبع محفوظ است، در پشت بعضی کتاب‌ها، صرفاً تأکید این نکته ارتکازی است نه آن‌که اگر کسی این جمله را نویسد دیگران حق دارند از روی آن تکثیر کنند.

بر اساس این شرط عقلایی ارتکازی همه صاحبان آفرینش‌های فکری، تولید خود را مسلوب المنفعه می‌فروشند. مثل کسی که خانه‌ای دو طبقه را بفروشد ولی قبل از فروش، به خریدار اطلاع دهد که طبقه دوم آن را به مدت ده سال اجاره داده و اجاره بهای آن را دریافت کرده است. کسی که آن خانه را می‌خرد، حق استفاده از طبقه دوم را ندارد و اگر خریدار آن خانه را به شخص ثالثی بفروشد باز مسلوب المنفعه می‌فروشد. بنا بر این نه تنها کسی که کتاب را از مؤلف می‌خرد بلکه کسانی که کتاب را از فروشندگان بعدی نیز می‌خرند، حق تکثیر ندارند، یعنی خریداران بعدی نمی‌توانند بگویند مؤلف با خریدار اول شرط کرده است که آن را تکثیر نکند با ما که چنین شرطی نشده است! بنا بر این چه خریدار اول و چه خریداران بعدی هر کدام این شرط را نادیده بگیرند ضامن هستند و باید خسارت بدهند.

استیذان برای استنساخ

در گذشته نسخه‌برداری از راه‌های استفاده از تولیدات فکری بود و باید با اجازه شخص مؤلف صورت می‌گرفت. امروزه نیز نسخه‌برداری باید با اجازه صاحب نسخه باشد. قطعاً مؤلف حق دارد که اجازه بهره‌برداری از اثرش را به کسی بدهد یا ندهد و در برابر آن عوض بگیرد یا نگیرد. سیره و سنت محدثان و عالمان پیشین نیز چنین بوده است یعنی به هر کس که می‌خواستند اجازه می‌دادند کتابشان را استنساخ و از آن نقل کنند. برخی حتی در برابر اجازه نقل احادیثشان پول دریافت می‌کردند، مانند حارث بن اسامة.

نکته مهم این است که چاپ و تکثیر کتاب یا هر اثر علمی، در روزگار ما شکل نوینی از نسخه‌برداری است. یعنی خریداری که از ناشر یک نسخه کتاب می‌خرد اگر آن را تکثیر کند در واقع از روی نسخه اصلی مؤلف، استنساخ کرده است. استنساخ بدون اجازه از مؤلف جایز نبوده و جایز نیست. تردیدی نیست که چاپ و تکثیر اثر علمی و هنری در دنیای مدرن، همان نسخه‌برداری از نسخه اصلی مؤلف است که باید با اجازه او باشد.

اطاعت از زمامداران

اگر هیچ‌یک از راه‌های سابق کافی نباشد می‌گوییم هرگاه زمامدار کشور، مصلحت جامعه را در مراعات «حق نشر» ببیند و چنین قانونی وضع کند، بر عموم مردم واجب می‌شود که حق نشر را مراعات کنند. چنان‌که می‌دانیم قرآن اطاعت از دستور زمامداران را واجب کرده است:

«اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»^{۱۰} بعد از این جمله می‌فرماید: «فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تأویلاً». نکته قابل توجه این‌که در این جمله «اولی الامر» تکرار نشده است. معلوم می‌شود «اولوا الامر» معصومان نیستند بلکه همان زمامدارانند.

دلیل مخالفان کپی رایت

حال ببینیم کسانی که این حق را به رسمیت نمی‌شناسند چه دلیلی برای نفی آن دارند. چنان‌که اشاره شد عموم فقهای سنتی، این حق را به رسمیت نمی‌شناسند. چندان‌که از امام خمینی حکم این مسأله سؤال شد و امام مرقوم فرمودند: «چنین حقی در شرع ثابت نیست». یکی از عبارات ایشان این‌گونه است: آن‌چه که معروف به حق طبع شده است، حق شرعی به حساب نمی‌آید و نفی سلطه مردم بر اموالشان بدون این‌که هیچ‌گونه شرط و عقدی در میان باشد، جایز نیست. بنا بر این چاپ کتاب و نوشتن جمله «حق چاپ و تقلید محفوظ است» فی نفسه حقی ایجاد نمی‌کند و دلالت بر التزام دیگران نمی‌نماید. بنا بر این دیگران می‌توانند آن را چاپ نموده و از آن تقلید کنند و هیچ کس نمی‌تواند مانع آن‌ها از این کار شود.^{۱۱}

گویا هر حقی باید در شرع ثابت باشد! گفتیم این تصور صحیح نیست و تعیین مصادیق حق، مصادیق مال، مصادیق عدالت، مصادیق ظلم، مصادیق قمار، مصادیق ملک، مصادیق احسان، مصادیق اسائه، مصادیق هتک، مصادیق تصرف در اموال دیگران و ده‌ها نظائر این‌ها جزو اختیارات شارع نیست و به عهده عرف خاص یا عرف عام است. شرع متکفل بیان احکام این موضوعات است و اگر در بعضی روایات به موضوع یا مصداق حکمی اشاره شده باشد از باب تنبیه عرف به مرتکبات خود عرف است.

بعضی عبارات ایشان در تحریر/الوسیله را این‌گونه شرح کرده‌اند: عقلاً بر این امر اتفاق نظر ندارند که به مجرد چاپ کتاب برای صاحب چاپخانه حقی ایجاد می‌گردد. همچنین توافق عقلاً بر منع مردم از تقلید قطعیت پیدا نکرده است، چرا که طبیعت مردم بر تقلید در همه امور و اعمال و اختراعات و حرفه‌ها استوار است و عقلاً تقلید در یکی از امور صنعتی و ساختن چیزی از روی نمونه دیگر و بهره گرفتن از نتیجه فکر گذشتگان را عقلاً تصرفی در حقوق دیگران که مشروط به اجازه صاحبان این صنایع و اعمال و افکار باشد نمی‌دانند و چاپ کتاب نیز از جریان این سیره عقلاً خارج نیست.^{۱۲}

در نقد این بیان می‌توان گفت: حق منحصر به حق شرعی نیست و تشخیص حق، ثبوتاً به عهده عرف است مگر آن‌که شرع از حقی عرفی، سلب اعتبار کند که گرچه به لسان نفی موضوع است ولی حقیقتاً نفی حکم است.

عبارت امام خمینی «بدون آن‌که شرط و عقدی در میان باشد» قابل تفسیر است. در حقیقت شرطی در بین است ولی لازم نیست به همه شروط در ضمن عقد تصریح شود. شرط ارتکازی عقلانی

کم‌تر از شرط مصرح نیست. در همه معاملات بدون این که طرفین شرط کنند بنا بر این است که ثمن و مثن معیوب نباشد. از این رو اگر معیوب باشد، طرف مقابل حق دارد عوض آن را بخواهد یا معامله را فسخ کند. در عرف امروز صاحبان آثار فکری، اثر خود را مشروط به آن که خریدار تکثیر نکند، می‌فروشند. بلکه از ابتدا مسلوب‌المنفعه در اختیار خریدار قرار می‌دهند. تفاوت مسلوب‌المنفعه فروختن با مشروط فروختن در این است که در اولی، اثر فکری هر چند دست هم که معامله شود باز هیچ‌یک از کسانی که اثر به آن‌ها منتقل می‌شود، حق تکثیر ندارند چون مسلوب‌المنفعه خریده‌اند و اگر آن را تکثیر کنند غاصب و ضامن خسارتند. ولی در دومی، فروشنده صرفاً حق فسخ دارد و خریدار جز گناه مسئولیتی ندارد.

شارح *تحریر الوسیله* بیان می‌دارد که با مبنای امام خمینی سازگار نیست. از بیان ایشان چنین فهمیده می‌شود که اگر نسبت به ثبوت این حق در میان عقلا اجماع و اتفاقی وجود داشت، امام مشروعیت این حق را می‌پذیرفت. در حالی که امام سیره‌های عقلانی را نیازمند امضای شارع می‌دانست و سیره‌های مستحدث فاقد امضای شارع‌اند.

در مورد عبارت شارع *تحریر الوسیله* که نوشته است: «عقلا بر این امر اتفاق نظر ندارند که به مجرد چاپ کتاب برای صاحب چاپخانه حقی ایجاد می‌گردد، همچنین توافق عقلا بر منع مردم از تقلید قطعیت پیدا نکرده است»، ادعا این نیست که صاحب چاپخانه حق خاصی دارد. این حق ناشی از ابداع فکری صاحب اثر علمی و هنری است. اعتبار این حق امروزه یک عرف جهانی است گرچه با هیچ‌یک از حقوق عینی و ذینی قابل انطباق نباشد. امروزه حقوق معنوی به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده است که نمی‌توان تقسیم حق به عینی و ذینی را کامل شمرد. طبیعت این حقوق ایجاب می‌کند که گروه خاصی به شمار آیند و حق مالی به سه دسته عینی و ذینی و معنوی تقسیم گردد. امروزه این حق در همه جوامع به رسمیت شناخته می‌شود. فطرت و وجدان آحاد مردم گواه اعتبار این حق است. هیچ وجدانی نمی‌پذیرد شخصی مثل دهخدا تمام عمرش را صرف تألیف یک کتاب نماید و هر کس از راه برسد بتواند آن را تکثیر نموده و همه سود مادی‌اش را به خود اختصاص دهد. راستی شارح *تحریر الوسیله* اجازه می‌دهد هر ناشری این اثر یا دیگر آثار او را بدون اطلاع و پرداخت حق تألیف، تکثیر نماید!

شارح *تحریر الوسیله* می‌گوید توافق عقلا بر منع مردم از تقلید قطعیت پیدا نکرده است.

در پاسخ می‌توان گفت: بعضی مؤلفان روی انگیزه‌های انسانی یا دینی و یا برای انتشار بیشتر اثر خود، از حقوق معنوی خود می‌گذرند ولی در غیر از این موارد خاص، قطعاً حق دارند حقوق خود را مطالبه کنند و عقلاً تقلید افراد فرصت‌طلب از آثار فکری را روا نمی‌بینند.

باری از دیگر فقیهانی که به روشنی در این باب سخن گفته است آیه الله صافی گلپایگانی است. ایشان در پاسخ به استفتائی در این باب نوشته‌اند: حق طبع، حق تالیف و حق اختراع را به مفهومی که در قوانین موضوعه جدید از آن تعریف شده و آثاری که بر آن مترتب می‌نمایند، حقیر نتوانسته‌ام با احکام و نظامات

اسلامی تطبیق نمایم و از عقود و معاملات هم نیست که بتوانیم بگوییم مشمول اطلاعات یا عموم بعض ادله مثل «وفوا بالعقود» است... در زمان شارع مقدس علیه السلام هم تالیف و اختراع و ابتکار بوده اما برای مؤلف و مبتکر و مخترع و محقق، حقی اعتبار نمی‌شد و شارع هم اعتبار نفرموده است. به بیان دیگر، بنا بر عدم بوده... بناء علی کل ما ذکر مشروعیت حقوق مذکوره را ثابت نمی‌دانیم...^{۱۳}

این که ایشان می‌گویند در زمان شارع اختراع و ابتکار وجود داشت معذک حقوق معنوی مطرح نبود، مانعی برای به رسمیت شناختن این حقوق در زمان ما نیست. در قدیم آثار فکری و فرهنگی، نشر و گستره محدودی داشت و پدیدآورندگان، توقع بهره‌برداری مادی از آثار خود را نداشتند. از این رو حمایت قانونی از این گونه آثار چندان ضروری نمی‌نمود ولی در جهان امروز وضع به کلی دگرگون شده است. گسترش آفریده‌های فکری و نقش حساس آن‌ها در توسعه فرهنگ و تمدن و اقتصاد بشری موجب شده است که قانون‌گذاران نسبت به حقوق معنوی صاحبان آثار فکری و تولیدات سمعی و بصری، بی‌تفاوت نباشند.

وانگهی مستحدث بودن بعضی حقوق، قدحی به مشروعیت آن‌ها نیست. حفظ محیط زیست امروزه از حقوق مسلم احاد جامعه شمرده می‌شود و دولت‌ها برای کسانی که محیط زیست را آلوده می‌کنند، جریمه و کیفر تعیین می‌کنند. نمی‌توان گفت چون در زمان شارع چنین حقی مطرح نبوده است، امروزه نیز مشروعیت ندارد. در اعصار قبل زندگی‌ها بسیط بود. شهرها نسبت به زمان ما بسیار کم جمعیت‌تر بود. از کارخانجات آلاینده محیط هیچ خبری نبود. نمی‌توان این دوره را با اعصار قبل مقایسه کرد و به دلیل مطرح نبودن مسأله حفظ محیط زیست در آن اعصار، از آن سلب مشروعیت کرد.

از آیه الله سید ابوالقاسم خوبی استفتا شد که آیا در صورت وجود عبارت «حق طبع برای مؤلف محفوظ است» یا عدم وجود چنین عبارتی بر روی کتاب، می‌توان بدون اجازه از مؤلف آن را در تیراژ وسیع چاپ کرد؟ ایشان در پاسخ نوشته‌اند: آری جایز است.^{۱۴} آیه الله گلپایگانی نیز در پاسخ به این استفتاء نوشته‌اند: دلیلی بر عدم جواز وجود ندارد.^{۱۵} میرزا جواد تبریزی نیز در صراط النجاة مشروعیت حق تالیف را انکار کرده است.^{۱۶} آیه الله سید علی خامنه‌ای نیز در پاسخ چنین استفتائی نوشته است: صرف عبارت «حق طبع محفوظ» حقی را به نفع صاحبان کتب ثابت نمی‌کند. معذک احتیاط در مراعات این حق است.^{۱۷}

ممکن است کسی بگوید به رسمیت شناخته شدن حقوق معنوی باعث می‌شود تولید کنندگان آثار فرهنگی بدون دریافت پول آثار خود را در اختیار جامعه قرار ندهند و از این بابت جامعه لطمه ببیند. به بیان دیگر، کسانی که به سهولت آثار علمی خود را در اختیار جامعه قرار نمی‌دهند و تولیدات فکری خود را کتمان می‌کنند مصداق آیه «ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون»، هستند. پیامبر اکرم نیز فرمود: «هر کس دانشی را بداند و آن را کتمان کند روز قیامت با افساری از آتش آورده می‌شود».^{۱۸}

در پاسخ می‌گوییم تمام آموزه‌های شریعت را باید در کنار هم معنا کرد. همان قرآنی که از کتمان علم نهی کرده است می‌فرماید: «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» یعنی اموال خود را به ناحق نخورید. نیز می‌فرماید «و لا تبخسوا الناس اشیائهم» یعنی حقوق مردم را ضایع نکنید. نهی از «کتمان علم» مستلزم آن نیست که صاحبان آثار علمی از حقوق مادی خود صرف نظر کنند یا مردم ملزم به رعایت حقوق آنان نباشند. چنان که نهی از احتکار به معنای عرضه رایگان متاع احتکار شده نیست. هر چند به نظر نگارنده آیه نهی از کتمان علم ناظر به کتمان وحی است. علمای یهود بخشی از کتاب آسمانی خود را در اختیار مردم قرار نمی‌دادند و هشدار قرآن ناظر به کتمان کتب آسمانی است نه فرآورده‌های فکری بشری.

آیه الله سید کاظم حائری از فقهایی است که به طور مبسوط به این موضوع پرداخته و معالاسف همه راه‌های مشروعیت حق نشر را ناتمام دانسته است.^{۱۹} نسبت به راه حل اول یعنی دلالت ارتکاز عقلایی بر ملکیت این حق، می‌گوید ارتکاز عقلایی امر جدیدی است و در زمان معصوم نبوده است تا عدم ردع شارع، دلیل بر امضای آن باشد. در پاسخ می‌گوییم اولاً ارتکازات عقلایی به کلی نیازی به امضای شارع ندارد چنان که به طور مبسوط توضیح دادیم. ثانیاً امضای شارع نسبت به ابزار ساده حیزت در زمان وی، امضای همه مصادیق حیزت نیز خواهد بود. حیزت در عصر شارع با دست و ابزار دستی انجام می‌شد و امضای شارع محدود به همان ابزار ساده نیست. امضای او ابزارهای صنعتی زمان ما را نیز شامل می‌شود. بنا بر این با توسعه در تطبیق خارجی ارتکازی که در زمان معصوم وجود داشته است، می‌توان حق نشر را مشروعیت بخشید. به بیان دیگر مصادیق جدیدی برای همان ارتکاز امضا شده پیدا شده است نه آن که ارتکاز جدیدی پیدا شده باشد تا نیازمند امضا باشد.

در پایان

در این نوشتار از اصل مشروعیت حق نشر دفاع کردیم. تأیید ما شامل روند جاری نرخ‌گذاری بر کتاب یا نرم‌افزارهای تولید شده نمی‌شود. دولت باید بر قیمت کالاهای فرهنگی و کپی رایت نظارت داشته باشد. گاه تولیدکنندگان آثار علمی و هنری از این طریق به سرعت به ثروت‌های کلان دست پیدا می‌کنند. از این رو عده‌ای قفل نرم‌افزارهای تولید شده را می‌شکنند و مردم سراغ نسخه قفل شکسته می‌روند که توان خرید آن را دارند. به نظر ما اگر شورای انفورماتیک کشور نرخ عادلانه‌ای برای کپی‌رایت تعیین کند، کسی سراغ شکستن قفل نرم‌افزارها نخواهد رفت. هم مردم تخلف نمی‌کنند و هم صاحبان آثار فکری به دسترنج خود خواهند رسید.

امیدواریم این موضوع از سوی ملت و دولت جدی گرفته شود و ایران پیمان جهانی حق نشر را بپذیرد. این پیمان نخستین بار در سال ۱۸۸۶ در برن سویس به امضای چند کشور صنعتی رسید و به تدریج مورد بازنگری قرار گرفت و امروزه بیش از هفتاد کشور جهان به آن پیوسته‌اند و خود را به اجرای مفاد آن، پایبند می‌بینند. ایران هنوز جزو معدود کشورهایی است که به این پیمان نپیوسته است.

برای ملتی با سابقه مدون چند هزار ساله و پیشینه درخشان فرهنگی و هنری، سزاوار نیست که خلاف کار و سارق شناخته شود. حتی برای حفظ حیثیت کشور نیز لازم است که تمام ناشران کشور این پیمان جهانی را بپذیرند و پیش از نشر هر اثر، مجوز لازم را از مالک آن با عقد قرارداد، دریافت کنند. شمارگان محدود کتاب‌ها و رکود بازار کتاب در کشور، ناشران و متولیان فرهنگ را سخت رنج می‌دهد. در کشورهای دیگر، به ویژه در زبان‌های رایج دنیا، شمارگان کتاب‌ها ده‌ها و حتی صدها برابر ایران است. یکی از راه‌های مبارزه با این بحران، راه یافتن کتاب‌های ایرانی به بازارهای جهانی، از طریق فروش حق نشر آن‌ها است. اولین شرط دست یافتن به این مهم، پذیرش پیمان جهانی حق نشر است. زیرا هیچ ناشر خارجی نمی‌پذیرد حق نشر کتاب ناشری را خریداری کند که هیچ‌گونه تعهدی در قبال پرداخت حق نشر کتاب‌های دیگر ناشران ندارد. درآمدی که ممکن است از فروش حق نشر عاید ناشر ایرانی گردد، علاوه بر تفاوت شمارگان کتاب، به سبب اختلاف فاحش نرخ برابری ارز، چنان است که می‌تواند نشر از پای درآمده را استوار گرداند و حیات دوباره ببخشد.

یکی دیگر از برکات به رسمیت شناختن حق نشر، امنیت انتشار آثار خارجی است. بسیار اتفاق می‌افتد که ناشران مقیم خارج از کشور، کتاب‌های پر فروش ناشران داخلی را بدون اطلاع و مجوز نشر به چاپ و فروش می‌رسانند. اگر ایران پذیرای حق نشر شود، این خلافکاران را به سادگی می‌توان تحت پیگرد قانونی قرار داد. نیز بارها دیده شده است که ناشران سودجو، کتاب‌های ایرانی را به زبان‌های دیگر ترجمه و برای فروش ارائه کرده‌اند. تا وقتی که پیمان جهانی حق نشر را نپذیریم، هر کس در خارج از کشور می‌تواند به دلخواه خود آثار منتشر شده به وسیله ناشران دیگر را ترجمه و یا به همان زبان اصلی منتشر کند. در کشوری مثل ایران که شمارگان کتاب‌ها بسیار پایین است، انتشار مجدد اثر به معنای زبان ناشر نخست و گاه از هستی ساقط شدن او است. حال اگر حق نشر اثر خریداری شود و دولت پایبند حقوق آن باشد ناشر با خیال آسوده می‌تواند چاپ نخست را بفروشد و پس از آن در فرصت‌های مناسب و بدون بیم و هراس از ترجمه و انتشار مجدد اثر به وسیله دیگر ناشران، اقدام به تجدید چاپ نماید.

خلاصه آن‌که حق نشر از حقوق مسلم صاحبان آثار فکری و هنری است و جز کسانی که با اما و اگرهای مباحث مدرسه‌ای، ذهن و ضمیرشان گرفتار وسواس شده باشد، کسی در اصل این حق تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

پی‌نوشت

۱. معنای صحیح copy right همان حق نشر است و نباید آن را به «حق تألیف» یا «حق مؤلف» ترجمه کرد چون در بسیاری از موارد دارندگان حق نشر مؤلفان نیستند.

۲. منظور از فایده، فایده‌ای نیست که عقلاء بما هم عقلاء در ازاء آن پول بدهند بلکه اگر لذتبخش یا سرگرم کننده هم باشد برای مالیت آن کافی است هر چند ضرر معتناهی نیز داشته باشد. به بیان دیگر مالیت هر شیئی در گرو آن است که مردم به خاطر نفی که در آن می‌بینند پول بدهند هر چند ضرر هم داشته باشد بنا بر این سیگار یا تریاک نیز با آن که ضررشان بیش از منفعت آن‌هاست مال هستند.
۳. طلاق / ۴.
۴. کافی، ج ۱، ص ۱۶.
۵. کافی، ج ۱، ص ۲۸.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۶.
۷. حاشیه کفایه، بحث حجیة الظواهر، ص ۲۰۶.
۸. بحوث، ج ۴، ص ۲۴۶-۲۴۷.
۹. در سال ۵۸ استفتائی راجع به حق التألیف از امام خمینی شد و امام حق التألیف را به رسمیت نشناختند. متن استفتاء و فتوا این گونه است:
- حضور محترم نائب الامام آیت الله العظمی خمینی السلام علیکم و رحمة الله
- اما بعد، در پس قیام الهی مردم و لزوم تغییر روابط طاغوتی به روابط اسلامی و گسترش فرهنگ اسلامی معروض می‌دارد عده‌ای با انحصار قرار دادن کتب اسلامی به خود قیمتی بسیار گزاف بر آن می‌نهند. مثلاً کتاب ۱۶ تومانی را ۷۰ تومان می‌فروشند و چنانچه کسی اقدام به نشر بنماید مورد تعقیب قانونی قرار می‌گیرد. آیا در اسلام حق چاپ و نشر بدون اجازه ناشر یا مترجم یا مؤلف می‌شود یا انحصاری است به مترجم و ناشر اول.
- بسمه تعالی چنین حقی در شریعت مقدسه ثابت نیست. روح الله موسوی خمینی.
- در پی این استفتاء بود که حاکم شرع وقت، آقای صادق خلخالی نوشت:
- چون به فتوای امام خمینی حق طبع و نشر نمی‌تواند به کسی مربوط باشد لذا هر کس هر کتابی را می‌تواند طبع کرده در اختیار مردم بگذارد و هیچ کس نمی‌تواند جلوگیری نماید چون حق طبع و نشر در اسلام محفوظ نیست لذا جلوگیری از آن جرم است. حاکم شرع صادق خلخالی ۱۳۵۸/۶/۲۲.
۱۰. نساء/ ۵۹.
۱۱. تحریر الوسیله، امام خمینی.
۱۲. احمد مطهری، مستند تحریر الوسیله، قم ۱۴۰۵ هـ.ق، ص ۱۸۶.
۱۳. نور الدین امامی: «حقوق مالکیت‌های فکری»، فصلنامه رهنمون، مدرسه عالی شهید مطهری، شماره ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۷۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.
۱۴. منیة السائل، ص ۲۰۸.
۱۵. ارشاد السائل، ص ۱۸۳.
۱۶. صراط النجاة، ج ۱، ص ۲۵۲.
۱۷. اجوبة الاستفتائات، ج ۲، ص ۹۲.
۱۸. نوادر راوندی، ص ۱۲۸؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۹۹.
۱۹. «بررسی فقهی حق ابتکار»، مجله فقه اهل بیت، شماره ۲۳، ویژه نامه آیه الله بروجردی، ص ۹۵.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی